

سرقت در اوج عشق کورکورانه به زن پولدار



مصطفی ابتدا خود را بی گناه می دانست اما وقتی در برابر مدارک پلیسی قرار گرفت و با توجه به این که از داخل خانه شان چند گوشی سرقتی به دست آمده بود به ناچار لب به سخن باز کرد.

افشاگری

مصطفی ۳۰ ساله که یکی از سارقان سابقه دار است به ماموران گفت: مدتی بود که از زندان آزاد شده بودم. یک روز بایگی از بچه محل هایمان که سیامک نام دارد در قهوه خانه شروع به صحبت کردیم. سیامک را از بچگی می شناسم و در این سال ها همیشه سعی داشت از راه درست زندگی کند اما هیچ وقت پیشرفتی در زندگی اش نداشت تا این که آن روز در قهوه خانه ادعا کرد عاشق یک زن جوان شده است و قصد دارد با او ازدواج کند اما شرایط مالی آن زن خیلی خوب است و برای رسیدن به او باید کار و سرمایه خوبی داشته باشد.

وقتی شنیدم سیامک مهلت دارد در مدت دو ماه زندگی اش را تغییر دهد پیشنهاد دزدی را به او دادم، ابتدا نپذیرفت اما بعد از چند روز به سراغم آمد و تاکید کرد تنها در مدت دو ماه دزدی می کند و بعد از به دست آوردن پول، دیگر دست به سرقت نمی زند.

همین کافی بود تا ماموران به سراغ سیامک بروند و در یک عملیات غافلگیرانه این دزد تازه کار را دستگیر کنند. او که می دید رازش فاش شده است چاره ای جز اقرار اندید و انگیزه اش را فقط رسیدن به الناز دانست.

گفت و گویا دزد عاشق پیشه

سیامک وقتی در برابر پلیس قرار گرفت و دست بند روی مچ هایش زده شد، تنها تصویر الناز در ذهن اش شکل گرفت. پسر عاشق پیشه ادعا می کند یک عشق کور کورانه او را به زندان کشیده و اگر شرایط مالی خوبی داشت هیچ وقت دست به دزدی نمی زد.

سابقه داری؟

نه، هیچ وقت فکر نمی کردم دزدی کنم.

چطور؟

خیلی از دوستانم دزدی می کردند و شرایط مالی خوبی داشتند و حتی به زندان هم می رفتند اما هیچ وقت تصمیم نگرفتم تا به ا همدست شوم.

شغل؟

با هزار بدبختی یک پراید خریدم و با آن مسافر کشی می کردم. عاشق شدم.

چرا دزدی کردی؟

عاشق دزدی؟

نه، عاشق یک زن مطلقه شدم.

چهره یی به سرقت دارد؟

تصمیم داشتم باز مطلقه از دواج کنم اما شرایط مالی الناز خیلی خوب بود. برای رسیدن به رویای زندگی با الناز نیاز به پول داشتم تا اختلاف طبقاتی را کمتر کنم.

با دزدی؟

هیچ راه دیگری وجود نداشت که در مدت زمان کوتاه بتوانم پول خوبی به دست بیاورم.

فکر نمی کردی دستگیر شوی؟

به هیچ چیزی فکر نمی کردم، اگر به الناز نمی رسیدم دیگر زندگی برآیم معنی نداشت.

الان معنی گرفت؟

عشق کور کورانه بود الا که دستگیر شدم فهمیدم چه تصمیم غلطی در زندگی ام گرفتم.

خانواده ات مخالف نکر دند؟

آن ها همیشه مخالف از دواج من با الناز بودند اما اصرار و تهدیدهای من باعث شد به اجبار رضایت بدهند.

الان چه اتفاقی می افتد؟

دو سال از آن روز ها گذشته است و من با وثیقه آزاد بودم. الناز به راحتی بی خیال من شد و این قسمت من بود که دستگیر شوم تا با الناز ازدواج نکنم.

حرف آخر؟

پشیمانم، از اول انتخابم اشتباه بود.

مجازات زندان

سیامک که با سپردن وثیقه آزاد شده بود، پس از قطعیت حکم خود که ۱۸ ماه زندان و ۷۴ ضربه شلاق است به همراه همدستش که به دلیل سابقه دار بودن به سه سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شده است به اجرای احکام مراجعه کردند تا بعد از دو سال به زندان معرفی شوند.

پسر جوان که عاشق یک زن مطلقه شده بود، پای در مسیر اشتباهی گذاشت و روانه زندان شد.

این پسر عاشق پیشه، برای رسیدن به رویای زندگی با زن پولدار دست به سرقت های سریالی زد و خیلی زود دستگیر شد.

آشنایی

سال ۹۶ پسر جوانی به نام سیامک که با خودروی پراید در حال مسافرتی بود، یک زن را سوار خودرویش کرد. سیامک ۲۳ ساله در همان نگاه اول دلخاسته زن ۳۵ ساله شد و پس از گذشت لحظاتی برای آشنا شدن با او سر صحبت را باز کرد.

زن جوان ابتدا با بی اعتنائی سکوت کرد اما بعد از لحظاتی سکوتش را شکست و با صدای غم آلودی شروع به صحبت کرد. همین کافی بود تا سیامک و الناز در همان جلسه نخست با هم آشنا شوند و در ادامه سیامک وقتی زن جوان را به مقصد رساند، شماره تلفن او را گرفت تا در جلسات بعدی بیشتر با هم آشنا شوند.

نخستین قرار

در نخستین قرار ملاقات سیامک متوجه شد که الناز مدتی است از شوهر معناتش طلاق گرفته است و در کنار پدر و مادرش زندگی می کند.

سیامک که از شنیدن این خبر خوشحال شده بود روز به روز علاقه اش به زن مطلقه بیشتر شد تا این که تصمیم به ازدواج با او گرفت.

سماجت

الناز وقتی در برابر خواستگاری پسر جوان قرار گرفت شو که شد و ابتدا جواب منفی به خواسته سیامک داد اما این پسر جوان تصمیم خودش را گرفته بود. پسر عاشق پیشه با سماجت خاصی پیشنهاد ازدواج با الناز را مطرح می کرد و این در حالی بود که سطح طبقاتی الناز با سیامک اختلاف زیادی داشت. الناز در یک خانواده ثروتمند و در شمال تهران زندگی می کرد اما سیامک تنها سرمایه اش یک خودروی پراید بود که با آن مسافر کشی می کرد و در جنوب تهران سکونت داشت.

شرط بله عروس خانم

الناز در مدت دو سته با سیامک به او علاقه مند شد و چون در زندگی گذشته اش مهر و محبتی از سوی شوهر افیونی اش ندیده بود روز به روز به سیامک بیشتر وابسته می شد اما برای زندگی و ازدواج نمی توانست با او باشد.

سیامک اصرار به ازدواج داشت و در گام نخست خانواده اش را با هزار بهانه و تهدید راضی به ازدواج با یک زن مطلقه و بزرگ تر از خودش کرد اما الناز راضی به این ازدواج نبود.

الناز که نمی خواست یک بار دیگر در زندگی شکست را تجربه کند به پسر جوان گفت: شاید بتوانم خانواده ام را در ماجرای اختلاف سنی راضی کنم اما اختلاف طبقاتی برای خانواده ام موضوع مهمی است.

قول عجیب

پسر جوان وقتی صحبت های دختر مورد علاقه اش را شنید ادعا کرد در کمتر از دو ماه شرایط خود را برای ازدواج بهبود می بخشد و قصد دارد با یکی از دوستانش در یک مزایده شریک شود و اگر از این مزایده پیروز بیرون بیاید شرایط مالی اش خوب می شود. الناز وقتی حرف های سیامک را شنید پذیرفت تا دو ماه منتظر بماند، شاید پسر مورد علاقه اش تغییری در زندگی خود ایجاد کند.

دزدی های سریالی

اواسط سال ۹۶ بود که تیمی از ماموران پلیس تهران در جریان سرقت های سریالی دو جوان موتور سوار در پایتخت قرار گرفتند و تحقیقات برای دستگیری متهمان آغاز شد.

ماموران در تحقیقات ابتدایی پی بردند که دو پسر جوان سوار بر موتور در خیابان های شمال تهران دست به گشویی قاپی می زدند و طعمه های زیادی را هدف سرقت های خود قرار داده اند.

باز داشت دزدان

تجسس های پلیسی ادامه داشت تا این که ماموران با بررسی دوربین های محل های سرقت توانستند راننده موتور را که سارق سابقه داری است شناسایی کنند.

همین کافی بود تا در گام بعدی ردیابی ها برای دستگیری مصطفی آغاز شود و با اقدامات فنی و پلیسی پسر جوان وقتی سوار بر موتور از خانه شان در جنوب تهران بیرون آمد، دستگیر شد.



خط ایست

اشتباه بزرگ

نوجوان بودم که به طور اتفاقی متوجه شدم هر روز یک پسر غریبه از مدرسه تا منزل پشت سرم راه می رود. کم کم به حضورش عادت کردم. دوست داشتم با او آشنا شوم، آن قدر صبر کردم تا سرانجام پاپیش گذاشت و سر حرف را باز کرد و گفت: دلم می خواهد شمارا به خانواده ام معرفی کنم تا برای دوستگاری بیایند، فقط به کمی وقت نیاز دارم تا سروسامانی به زندگیم بدهم. حرف هایش به دلم نشست. دوست داشتم او را در کنار خودم داشته باشم. به او که نامش علی بود قول دادم منتظر بمانم و از همین جای رابطه تقریباً دوستانه بین من و او آغاز شد. رابطه دوستانه من و علی چهار سال طول کشید. در این مدت خواستگاران زیادی داشتم و علی باید پاپیش می گذاشت! اما او بهانه آورد که خانواده اش راضی نیستند و بدون حمایت آن ها تنها می مانیم. خسته شده بودم و احساس کردم علی دروغ می گوید. فکر کردم مرا بازی داده است. به همین دلیل به نخستین خواستگاری که به خانه مان آمد، جواب مثبت دادم. فکر کردم این طوری از علی انتقام می گیرم، با بهرام از دواج کردم ولی هنوز چند ماه نگذشته بود که باز برای رسیدن به علی از بهرام طلاق گرفتم. باید علی را پیدا می کردم و از طریق یکی از دوستانش او را پیدا کردم. علی پس از شنیدن خبر از دواج من ناامیدانه از دختری از دواج کرده بود و زندگی مشترک آن ها هیچ پشتوانه عاطفی و احساسی نداشت. بعد از صحبت های آن روز و روزهای بعد، من و علی به این نتیجه رسیدیم که او باید زن بی گناهش را طلاق بدهد. سپس من به عقد موقت علی درآمدم و او هم به دنبال طلاق دادن همسرش رفت اما او حمله بود و علی طلاقش نداد. تصور بدن علی با یک بچه دیوانه ام می کرد. چیزی نمانده بود که به آرامش برسم اما یک باره با آمدن یک بچه همه چیز خراب شد و حسادت در درونم شعله می کشید.

شاید بهتر بود او را رهای می کردم. در این میان فقط احمد و همسرش سنگ صبور بودند. حرف هایم را می شنیدند و دل داری ام می دادند. احمد، علی را و همسرش مرا مقصر می دانست. احمد می گفت: علی مرد لایقی نیست. همیشه در تردید و دودلی است. نمی توانی یک تصمیم قطعی برای زندگی اش بگیری. آن از دواج سراسری و بی فکرش، حالا هم یک بچه. از طرفی تو هم منتظر کسی هستی که خودش نمی داند چه کار باید بکند! علی دوست من است اما فرانک خانم شما هم جای خواهرم هستید. اگر از من می شنوید دلتان به حال خودتان بسوزد. بعید می دانم علی بتواند به یک مرد آزاد تبدیل شود. احمد ته دلم را خالی کرد. حرف هایش درست بود ولی همسرش جانب علی را گرفت و گفت: فرانک! اگر واقعا دوستش داشتی نباید ازدواج می کردی، باید صبر می کردی تا شرایط برای ازدواج شما مهیا شود. حالا بهتر است بیشتر از این باعث رنج و عذابش نشوی. چرا می خواهی او را از همسر فرزندش دور کنی؟ تو به این می گویی دوست داشتم! این شنیدی است که در حق اومی کنی. دست از سرش بردار و دنبال زندگی خودت برو! صد تا آدم توی این دنیا هستند که می توانند تو را خوشبخت کنند. بهتر است این یکی را فراموش کنی. حرف های زن احمد مثل خنجر در قلبم فرو رفت. شاید راست می گفت اما خیلی ناراحتم کرد. همان روز، کینه او را به دل گرفتم و در مقابل، احمد با مهر بانهی اش احساس خوبی به من داد. انگار که حامی من باشد. فکر کردم می توانم به او اعتماد کنم. دوست داشتم مرتب با او حرف بزنم و شنیدن صدایش آرامم می کرد.

برای زندگی اش بگیری. آن از دواج سراسری و بی فکرش، حالا هم یک بچه. از طرفی تو هم منتظر کسی هستی که خودش نمی داند چه کار باید بکند! علی دوست من است اما فرانک خانم شما هم جای خواهرم هستید. اگر از من می شنوید دلتان به حال خودتان بسوزد. بعید می دانم علی بتواند به یک مرد آزاد تبدیل شود. احمد ته دلم را خالی کرد. حرف هایش درست بود ولی همسرش جانب علی را گرفت و گفت: فرانک! اگر واقعا دوستش داشتی نباید ازدواج می کردی، باید صبر می کردی تا شرایط برای ازدواج شما مهیا شود. حالا بهتر است بیشتر از این باعث رنج و عذابش نشوی. چرا می خواهی او را از همسر فرزندش دور کنی؟ تو به این می گویی دوست داشتم! این شنیدی است که در حق اومی کنی. دست از سرش بردار و دنبال زندگی خودت برو! صد تا آدم توی این دنیا هستند که می توانند تو را خوشبخت کنند. بهتر است این یکی را فراموش کنی. حرف های زن احمد مثل خنجر در قلبم فرو رفت. شاید راست می گفت اما خیلی ناراحتم کرد. همان روز، کینه او را به دل گرفتم و در مقابل، احمد با مهر بانهی اش احساس خوبی به من داد. انگار که حامی من باشد. فکر کردم می توانم به او اعتماد کنم. دوست داشتم مرتب با او حرف بزنم و شنیدن صدایش آرامم می کرد.

بدبینی خونبار شوهر افیونی

مرگ دلاخراش

رسیدی گی به این پرونده ۱۷ آبان سال ۹۶ به دنبال کشته شدن زن ۳۵ ساله ای به نام رویا در حمام خانه اش در خیابان هلال احمر در دستور کار ماموران کلانتری ۱۱۵ رازی قرار گرفت. پسر ۱۲ ساله قربانی وقتی از مدرسه به خانه بازگشته بود با جسد خونین مادرش در حمام روبه رو شده و پلیس را مطلع کرده بود.

تحقیقات میدانی

خیلی زود ماموران در محل جنایت که طبقه چهارم یک آپارتمان بود حاضر شدند و در صحنه ای تلخ با جسد خونین زن جوانی روبه رو شدند که پسر دانش آموز و بالایی سرش نشسته و التماس می کرد مادرش چشم های خود را باز کند! جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و همزمان با زیرس جنایی دستور دادتیمی از ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران را ز گشایی کنند و قاتل را به دام اندازند.

قرار شوهر

وقتی پلیس در بررسی های اولیه به اختلاف های دنیاله دار رویا و همسرش فرشادی برسد، ردیابی شوهر این زن آغاز شد.

اعتراف

شوهد نشان می داد فرشاد همزمان با قتل همسرش به مکان نامعلومی گریخته است. دو روز از این ماجرا گذشته بود که با تلاش پلیس مرد جوان ردیابی و بازداشت شد و به قتل اعتراف کرد.



صفحه آرایی

واحد صفحه آرایی روزنامه خراسان
سفارش می پذیرد

۰۵۱۳۷۰۰۹۳۹۰

layout@khorasannews.com

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده

شرکت گروه سرمایه گذاری اقتصادی و تحقیقاتی

انبوه سازان هشتم (سهامی خاص)

شماره ثبت ۲۹۲۳۲ مشهد

و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۴۴۴۸۷۳

بدنوسیه از کلیه سهامداران محترم شرکت دعوت می شود در جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده که راس ساعت ۱۸:۰۰ روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۸/۰۷/۰۳ در محل هتل آبان واقع در بلوار پرهیزی، پرهیزی (۶۲) تشکیل می گردد حضور بهم رسانند.

موضوع جلسه:

۱- استماع گزارش هیئت مدیره
۲- تعیین خط مشی شرکت در دوره جدید
۳- انتخاب اعضاء هیئت مدیره
۴- سایر موارد مربوط به شرکت قابل طرح در مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده

هیئت مدیره گروه سرمایه گذاری اقتصادی و تحقیقاتی انبوه سازان هشتم

۶/۱۸۰-۷۸۲۶۵

مرغ فقط مرغ مجید

بلوار فرودگاه، نبش پروین اعتصامی ۶ رستوران مجید

۳۳ ۴۴ ۳۳ ۴۴